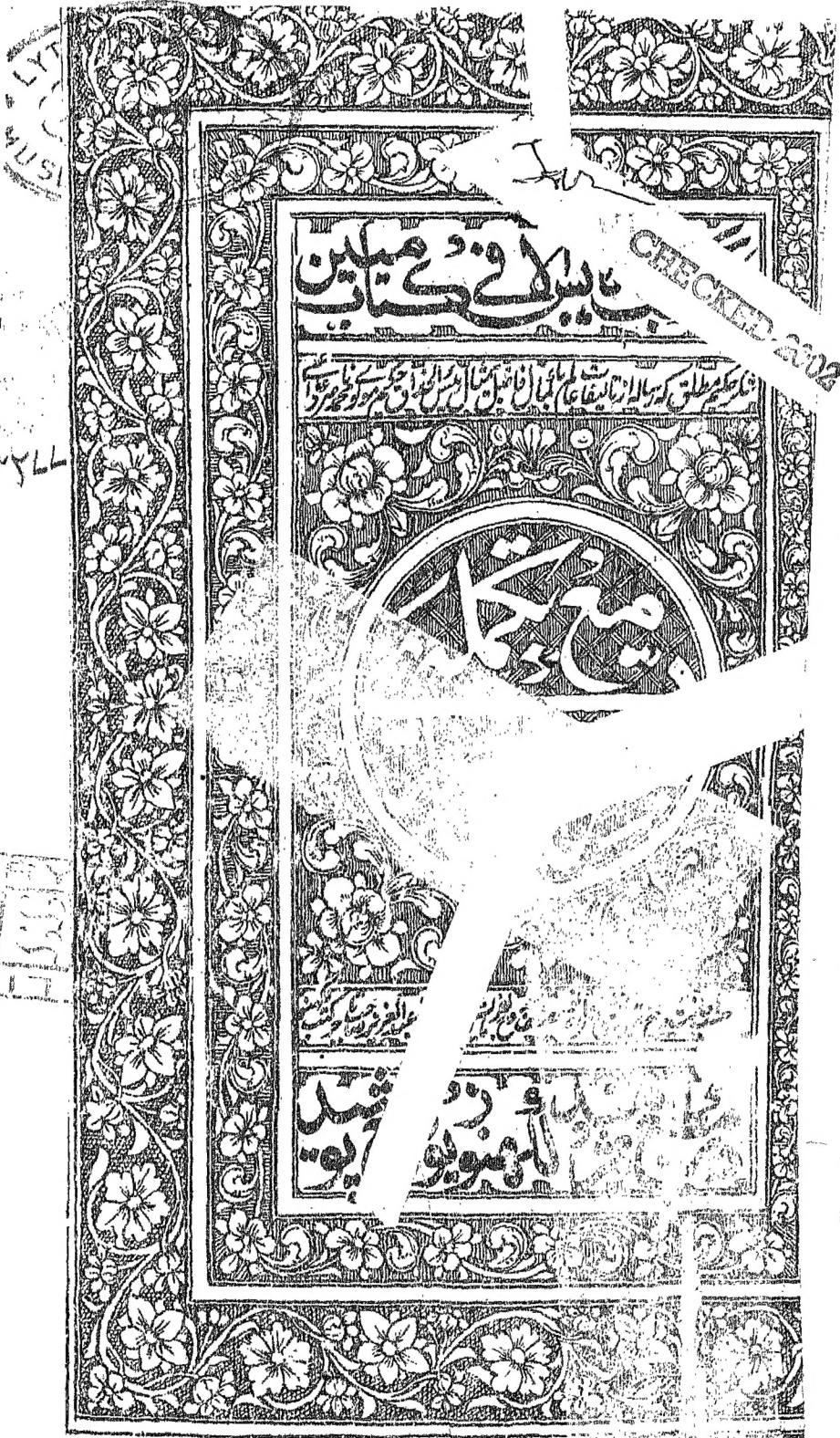


M.A.LIBRARY, A.M.U.



PE3277



مصحف

مصحف

مصحف

عبد الرحمن

مصحف

CHECKED 2002

2544



الحمد لله الذي جعل العلم قادرا على الفهم والهدى  
والعلم قادرا على الفهم والهدى

الحمد لله الذي جعل العلم قادرا على الفهم والهدى  
والعلم قادرا على الفهم والهدى

الحمد لله الذي جعل العلم قادرا على الفهم والهدى  
والعلم قادرا على الفهم والهدى

الحمد لله الذي جعل العلم قادرا على الفهم والهدى  
والعلم قادرا على الفهم والهدى

الحمد لله الذي جعل العلم قادرا على الفهم والهدى  
والعلم قادرا على الفهم والهدى

الحمد لله الذي جعل العلم قادرا على الفهم والهدى  
والعلم قادرا على الفهم والهدى

الحمد لله الذي جعل العلم قادرا على الفهم والهدى  
والعلم قادرا على الفهم والهدى

والاطاعات والقسمة تريا قاسموم الشهورات والتسيت فتعالى ثمانه عار  
قانون شفاء لكل داء وخلق لكل مرض ودواء أدفع في خصائص تضاد  
لا يعيدها الا هو كجما جليلا اللهم فبق قلبه بناسن اخلاط القسم والهوى وفهم بالهوى  
اليا قوتية من الزهر والتقوى وامتناع قبل موتنا واصينا بعد موتنا  
مراجه زنجبيل لكون اقوم طريقا واهدى بيلا وحسن  
والكيم الفائق وانع العل ككرة واصيلا الذي احيانا كبر راسه  
معجزات عيسى عليه السلام قو مجر كسنة من نسخ قرابادين  
والاجزم هو ان كرامات لقمان الحكيم الاعظم آصغر حبيب من حبيب  
الكاملة فكفى به ياديا وديلا وحقا كمن لم يؤمن به واثقاه  
وصحبه الذين منهم الصديق الرفيق في الغار وعمر الفاروق

الحمد لله الذي جعل العلم قادرا على الفهم والهدى  
والعلم قادرا على الفهم والهدى

الحمد لله الذي جعل العلم قادرا على الفهم والهدى  
والعلم قادرا على الفهم والهدى

الحمد لله الذي جعل العلم قادرا على الفهم والهدى  
والعلم قادرا على الفهم والهدى







بسر حضرت نرسند آنرا از اندر آن بدرجه دوم گویند و اگر رسد پس اگر نهم بر ملک  
 نشود آنرا از اندر آن بدرجه چهارم گویند فائده چون شناخت مزاج هر دو را پس  
 التفصیل امر است شوار لا یعلمه الا الله العلیم باکا مخرجیه واکا فکدر در بخار برای نیست  
 نیز و قاعده کلیه بیان کنیم که مزاج دو فقط از طبع و تشدیدش که اقوی اود که انکست یابند  
 پس و لا باید دانست که دو اینکه طبعش عا و حریف و مرق و مالج بود و حار بود و حریف حار بود  
 ثم انهم ثم المالج و اگر معتدل و ملائم بود و معتدل بود و دو اینکه طبعش قابض و ترش و غصص  
 بود و بار و یابس بود و غصص ابر بود و ثم القابض ثم الممض و اگر رخ و لین بود و رطب بود  
 و ثانیاً باید فهمید که دوامی قاعده می باشد یعنی نیره بار و رطب بود و معتدل و لطافت  
 و کثافت و سکن حرارت و عطش و آنحضرت صفا و خون و خشونت سینه و غیره و سقط شود  
 و دوامی حامض یعنی ترش بار و یابس بود و لطیف الا اجاص که بار و رطب است  
 و منقی مجاری و منفتح سده و ملطف و منقطع و نافذ و مرخی و جالی و سبزو قاع صفر اودم  
 و مانع از غلیان آن و بیشتر شروت و موافق امیاب مزاج حار و یابس لطیف و منصف بین  
 و دوامی حریف یعنی تیز حار و یابس بود و لطیف و منفتح و ملطف و منقطع و منقی و ر  
 و جالی و خوشن جلد و نافذ و مرق و مستحکم و محوثر لذع شدید در زبان و متعفن و مرق  
 و دوامی حلو یعنی شیرین معتدل باطل مجاری و کثیف و جالی و مرخی و سده و منضج  
 و لیکن و مرق و قریب و قریب الاستحاله بخلاف غالب خون و عطش و خشن سطح زبان  
 و کثیر اغذا و حب طبع ثوبت جاذبه و مرید منی و دوامی و سخم یعنی چرب معتدل بود و  
 و لیکن و مرخی و مستحکم و رطب و مرق و منضج و رطب الاستحاله بخلاف غالب  
 و دوامی غصص یعنی زنده بار و یابس بود و کثیف و رازع و سبزو خوشن و  
 و رازع و کثیف و جالی و مانع سیلان طوبات و دوامی قابض یعنی بهم آورنده

و اگر نهم بر ملک نشود آنرا از اندر آن بدرجه چهارم گویند فائده چون شناخت مزاج هر دو را پس التفصیل امر است شوار لا یعلمه الا الله العلیم باکا مخرجیه واکا فکدر در بخار برای نیست نیز و قاعده کلیه بیان کنیم که مزاج دو فقط از طبع و تشدیدش که اقوی اود که انکست یابند پس و لا باید دانست که دو اینکه طبعش عا و حریف و مرق و مالج بود و حار بود و حریف حار بود ثم انهم ثم المالج و اگر معتدل و ملائم بود و معتدل بود و دو اینکه طبعش قابض و ترش و غصص بود و بار و یابس بود و غصص ابر بود و ثم القابض ثم الممض و اگر رخ و لین بود و رطب بود و ثانیاً باید فهمید که دوامی قاعده می باشد یعنی نیره بار و رطب بود و معتدل و لطافت و کثافت و سکن حرارت و عطش و آنحضرت صفا و خون و خشونت سینه و غیره و سقط شود و دوامی حامض یعنی ترش بار و یابس بود و لطیف الا اجاص که بار و رطب است و منقی مجاری و منفتح سده و ملطف و منقطع و نافذ و مرخی و جالی و سبزو قاع صفر اودم و مانع از غلیان آن و بیشتر شروت و موافق امیاب مزاج حار و یابس لطیف و منصف بین و دوامی حریف یعنی تیز حار و یابس بود و لطیف و منفتح و ملطف و منقطع و منقی و ر و جالی و خوشن جلد و نافذ و مرق و مستحکم و محوثر لذع شدید در زبان و متعفن و مرق و دوامی حلو یعنی شیرین معتدل باطل مجاری و کثیف و جالی و مرخی و سده و منضج و لیکن و مرق و قریب و قریب الاستحاله بخلاف غالب خون و عطش و خشن سطح زبان و کثیر اغذا و حب طبع ثوبت جاذبه و مرید منی و دوامی و سخم یعنی چرب معتدل بود و و لیکن و مرخی و مستحکم و رطب و مرق و منضج و رطب الاستحاله بخلاف غالب و دوامی غصص یعنی زنده بار و یابس بود و کثیف و رازع و سبزو خوشن و و رازع و کثیف و جالی و مانع سیلان طوبات و دوامی قابض یعنی بهم آورنده



شحم شکر قند قانصه کراغ کشش کل مندی کلچکان کسن الضان باللم مخ مکمانه هرسه  
 او ویه حار طب بدرجه اول بالنگو بزر الرطبه ترنجبین تر حصص خضیه الشعلب  
 خیار شبنم زبد زبیب سمن صفرة البیض عنب قانید کنی لسان الثور نور الحیویم  
 او ویه حار طب بدرجه دوم اسفید باج شفقنقور آنبه بزر بلبلون بطیخ جز حربا لزل  
 حب القطن شرفیه قشقی مندی او ویه حار بدرجه اول طب بدرجه دوم  
 آرد بزر البلیط بکول قفاح قوت حلوین شقاق قفل قصب اسکر قلقاس کنی لوبیا  
 او ویه حار بدرجه دوم طب بدرجه اول بزر الرو بزر الخوخ جودجی ترنجبین  
 جمیر حبه طب و بیان سا بودانه شکر سرخ شکر قطف و و ا حار بدرجه سوم طب  
 بدرجه اول بزر الفت و وای حار یا بسن یا و بخان بری یا جی بزر کرنب  
 بزر النعام بزر الشبث تا مکمانه حار کتمه و آرد سکیور زجاج سبر سلاجیت سکت  
 شتر خا عصاره کشتین غری السک کفش کسوخی او ویه حار یا بسن بدرجه اول  
 آرد و سده تراش اکلیل الملک با و آرد و بندق ثمره الطراف خشک حله کلونخا لشرین  
 او ویه حار یا بسن بدرجه دوم آبنوس ابو حلسا اهل املق آو خراسان اصل الکبر  
 اصل الفلفل الکفای الطیب بخان ایرسا با و بخوبیه با و بخان با و بیان خطائی بزر کاکر  
 بزر نجاسف بزر الببل بزر الکرفس بزر الحمرل بزر بقله الاضار بزر الکراث بزر البصل سبأ  
 بکر بول بوزیدان بندق مندی سمن سفید سنگره شمشیر چای خطائی جلا با جود العقی  
 جود بوا حب البان حب بلسان حب الصنوبر حب البقر حب الجلب حب الخروع خراش سکنج  
 خوانجان خیری داری پنی دار قفل رب السوس یون چینی زرا وند جرج زرب زربا  
 زخرف زوفای یا بسن سمن سمن السکنج سمن السکنج سمن السکنج سمن السکنج سمن السکنج  
 سمن السکنج سمن السکنج سمن السکنج سمن السکنج سمن السکنج سمن السکنج سمن السکنج

قشتر آتج قشتر اصل الکفرس قصب لذریره قلقطار قنبیل کبیکج کتم کرویما کما دیوس  
 گلر ونده کسان العصابیر قشیشا مشط الغول مقصطکی ملج اسود ملج اندرانی موسکی  
 نار قیصر نار شک لفتح کما بنه و سنج الکواریر وچ آسمین او و یه حار یا لبس  
 بدرجه سوم جواجن بیسی آذریون اطریلال البقر اشتر غار ایتون انجره الفخه  
 بزرگ سداب بزرگ القنب سنجور میرم قصل بنادل بوره امنی همین سرخ پیته پیار کاترید  
 تنباکو تو بالان فسیا تو هم جاوشیر حردا شطییا ناجیه الخضرا حبلیل حرف حاما خرقن ایا  
 خرقن اسود در و یه عقربی دقلی دهن بلسان دیودار راتیاخ نراج همد زرنج اصغر  
 زرد الیهم سداب کینج سدابیه کما شونیر شیخ صابون عاقر قراغ و ق الصفرة شیه  
 منبر پیته و بلسان فطر السالیون قفل اسفی قفل اسود قاتل الکلب قردمان قفل  
 قرن الایل قسط قنطوریون صغیر قیصوم قیقیر کالی زیری کباب چینی کبریت کرلیا کما فیل  
 کندش لال مرج نامیران مهورانه ماهیر هرج قری ملج هندی تومبانی نوشادر او و  
 حار یا لبس بدرجه چهارم پیش قوتیای خضر هندی حبس السلاطین حسن سوت  
 خردن نگار سمد الفار سداب بری قرقیون قلی آذریون قنسل قنط او و یه حار بدرجه  
 اول یا لبس بدرجه دوم و هم آتج اسطوخودوس اسفنج استقلو قنطوریون قنطین می  
 بزرگ انوش بزرگ الریحان بزرگ الایرج بسنجر کاسنی بلیکری ترس حجر البهود حجر متفلیس  
 دار شیشعان تراج غاریقون عافش قاقله صغار نوره یلج و وای حار بدرجه  
 اول یا لبس بدرجه سوم کاکرا سینگی او و یه حار بدرجه دوم یا لبس  
 بدرجه اول اشق اصل السور اصل الدزیاخ آنزروت بابونه بادروج بذ الخیر  
 بسفنج بط جوز حب الکلی حشفا حام خند قوقی حی العالم رازیاخ زعفران حشش سابی  
 عنبه قرطم کنکیزه کندر لبان مزرنجوش مغاث سیفنج ناجیل او و یه حار بدرجه سوم

یا بس بدرجه اول بز الجز بلاد رگوز المراء و یه جار بدرجه دوم و یس  
 بدرجه سوم آنیسون حدیجیشت الی ریشب یانی نمود هندی فراسیون  
 کمون کرمانی لنگ ناردین او و یه جار بدرجه سوم یا بس بدرجه دوم  
 پشنان آقخوان بز الفجل فصل العنصل جند بید شرب القلک حریل دو قوزاوند  
 طول زفت یا بس خلیل سانج هندی سقونیاسورخان شیم عین الیک قته  
 کزاک مالکنگی مصاف مشک نقل مینه ساند و وای جار بدرجه سوم یا بس  
 بدرجه چهارم یقرا و و یه جار بدرجه چهارم یا بس بدرجه دوم عتیک  
 شخم غفل او و یه بار و طب اکامه آلن مید بیل توی تهرنی مید شک نامغ  
 رئیس ریشب خطی کاجی کنار او و یه بار و طب بدرجه اول اسفناغ بز الجز  
 بز اسفناغ تان جلوسفر جل علوتی یا او و یه بار و طب بدرجه دوم آتار  
 بز القشاز القش بدر البلیخ هندی بلطیخ هندی لقله یانیه هندی بیدانه خیم پیطه  
 جین چکوتره قوج سلطان نری شرب طلب قشارقش قمر کسیر و کیونکه گل تلیو فر  
 لبس النساء است مشک و و اربار و طب بدرجه سوم قرا و و یه بار و  
 بدرجه اول طب بدرجه دوم اجاص خفشه شک او و یه بار و بدرجه  
 سوم طب بدرجه دوم بز قطنه یا بز الفرج لقله الحما او و یه بار و بدرجه  
 دوم طب بدرجه اول بز القمع بز ششاش بستانی خلایق و و اربار و  
 بدرجه دوم طب بدرجه سوم زریق او و یه بار و یا بس الی اسخ  
 بز الشک بز القبله الیانیه بز المیلو فر کسان افروز جین حب الی یاس حب الی یاس  
 جیش الفیه سنگلر احن سنگلر قشاصل الرمان عاچ غبار الی قرطاس کونی شکله  
 او و یه بار و یا بس بدرجه اول حمام شیم توک تشامق قرا و و یه بار و



یا لیس بدرجه دوم آبار آب بر آیس امغیلان بزرا لور و بز الحسن بز لسان الحسن  
 برنج تر نهدی تیواج جلنار جاشا حب لاس حجر الشب حصم حزنون خرنوبی  
 ضمان صغیر زمان حاض ریاس سفیده کاشغری سماق صدق طین مخوم طمنه  
 حدس عشق غلب ثوبل قشر الفسق قشر الریان قشر البیض کاکج کسته لور لور  
 آیشام جان اوویه بارو یا لیس بدرجه سوم کتکت تیج بخبار بز لیس  
 نگ تخم شفاش سنیه جوزا سردم الماخون زربجه طراشیت عقرب قفاح اوویه  
 بارو یا لیس بدرجه چهارم امیون الماس جوزا مثل خاق الزر اوویه بارو  
 بدرجه اول یا لیس بدرجه دوم آمل آس الیلج اصفر الیلج اسود باقلا  
 کسد بز الحاض پیروزه بکبوط الیلج قوتیای کرمانی جادرس حن خرنوبستانی غلخون  
 سفید حاض طین ارنی غصص گلشن اوویه بارو بدرجه اول یا لیس بدرجه سوم  
 اقا قیام درنج اوویه بارو بدرجه دوم یا لیس بدرجه اول امزه بردی نسیب شفا  
 قوت ترش زعفرانیمون اوویه بارو بدرجه سوم یا لیس بدرجه اول غصص  
 اوویه لیس بدرجه سوم بارو بدرجه دوم آمل تخم کشیر شتر الاث جابون قن زرد  
 شادنج عدنی سول سندر سرخ طشیر سید مویس اوویه بارو بدرجه سوم لیس  
 بدرجه دوم تخم شفاش بنی سندر سفید فصل سوم در صفات اوویه مفرد اسمانی  
 اکال خورنده و اینکه تحلیل و تفریق اجزای جوهر اعضا نماید بدل و اینکه قائم مقام دوا  
 دیگر شود فعلاً و تأثیر هرگاه آن دوا یافت نشود چاقب کشنده اخلاط و طوبات بظا  
 جلد و آنچه شدیداً مجذب بود خارج بیکان را از عمق بدن میکشد و عرق النساء و جامع فصل  
 غائره را ضامداً بقرینه الفع میشود جالی پاک کننده طوبات لزجاً مسام دهد و اینکه  
 جالی بود پس آن بسبب جلاء خود طین هم بود اگر چه در وقت اسهالیه نبود

جامد بسته کننده اخلاط رقیقه خالق سترزه یا ست کننده مور آو ع بازگردد  
مواد از ریختن سوی عضو باون عا ص فشارنده عضو اطوبات داخله عضو جدا گردند  
تغشال صاف کننده سطح عضو از اخلاط قاذر و ترساق دروایک حفظ قوت  
و صحت مزاج روح بجای نماید که بآن دفع ضرر رسم از آن نماید و گویند که هم ترساق عضو  
بمصنوعات و نباتات است چنانکه هم فاذر هم مخصوص مفردات و معدنیات قائل  
کننده و فستی و حیوانی قایلین بند کننده طبع قاشخراشیده پوست فاسد و  
کاوی داغ کننده عضو کاسیر السیرالک شکنده و دافع ریاح غلیظه محتفظ بر اعضا  
لاذوع تفرق اتصال پیدا کننده بنفوذ خود در عضو مسر و احداث سردی کننده  
و هر بر دیگر در قوت تحنین هم بود پس نافع بود او برام حارّه را بنان ترائد و انتها  
متممی قوت جماع بخشنده بتولید ماده نخی و ریاح منقطه در مجاری اعصاب اعضا بتاتیل  
محفظ خشک کننده رطوبات عضو مشرق سوزنده و محلل رطوبات عضو محکم  
خارش آورنده و جذب خلط لذاعه سو مسامات محلل خارج کننده اخلاط پیچیده  
از راه بخار جزو فخر زود هر محلیکه در قوت قبض هم بود پس او محتدل بود و نافع بود  
استرخاء و تشنج مفاصل و اورام بلغمیه آتخم سرخ کننده عضو ظاهر و ادویه غیر منحل مقدار  
کی میکنند و تجزیه حرکت کننده عضو تحشش سطح عضو را فراز و نشیب کننده مدر  
خروج ماییت اغذیه و فضول سالک از راه بول یا عرق یا شیر مدر کل چاق کننده و قروح  
از گوشت صحیح بعد خشک کردن رطوبات حرثی نرم کننده قوام اعضا و کشنده المسام  
برای خراج فضول آبسانی مرکب القوی و درایک جوهرش مرکب بود از چند کیفیت  
که هر یک از مزاجی خاص بود و مضاد دیگر و بعد ترکیب در پیروا احداث مزاجی تمام یافته  
دو و بعد ورود در معده اجزای آن از هم جدا گشته هر یک تا اثری خاص نمایند و تا

[illegible]





تسفاج حب القطن خراف خربق اسود و دم الاخوين زعرور زعفران کبکینج سیکنج سیکنج  
 سدر و ستر خراف طاق عشیق فراسیون فلفل ابیض قودنج نهری قیر و زده و قفل  
 کرویا الحیتة التیس بامیران موز مر جان مرزنجوش مضرت مشانه اذان الفبا  
 اشنان هسل الکبر اخوان بزر الکرات بزر الجرجیر حب کلبان خرف حمض حجام حرم دار  
 ذهب زمر و سافج هندی سرطان نهری کبکینج شادنج شعیر حب الغلب فراسیون  
 قسط کاکنج کباب کبیر کوه و زمر مرزنجوش مصطکی منقحات نامشک و زعفران  
 و زرق غلامضرت معده آنوس ابرشیم آکرم هبل اثل اجاص اشق انتر  
 انار شیرین و ترش استنین الفخه انجیر بزر کتان بزر البلیح بزر الفرج بزر القنب بزر الخرز  
 بوره ارمی همیدانه نوت علوشا فسیا جامون حمیر حب البان حجر الیهود حرف  
 حصرم حلویات خروب خضابی خطمی خصیه الغلب خیار خیار شنب و مانع ریشه خطمی  
 زعرور پستان شکست سلق سقونیاسحاق سیکنج سبک سمن سورجان شیخ شحم  
 سبر حدس عناب فاونیا فحل قزطم قرع قشر اشج قنب کبریت کافور  
 کنجد کباب الشعیر مخ مرصیات هند وانه مطفی فروش نند و غلبه اخلاط عاده و حب  
 بحالت اصلی آورنده اخلاط متغیره و تعدیل مزاج کننده معدهات و مصفیات جو  
 افیتیمون آلوی بخار براده آنوس اده شیم براده صندل سفید براده صندل  
 براده چوب کنار برگ شاهتره برگ خیار نیم برگ شیم برگ صندل برگ کاجن  
 برگ گاو زبان برگ کاسنی برگ عناب الشلب بر مرنجی پوست بلبله کابلی  
 بیخ کیوڑه پوست بلبله زرد بسفاج تخم کاسنی تخم حنا تخم شاهتره تخم کاهو چرایت  
 چوب چینی چوبال درخت پستان چوبال فاب چوبال کنجار چوبال دخت نیم چوبال  
 گوندنی سرهونکه شب مغربی عناب لایتی گل نیم گل ماه و گل نیلوفر گل کاسنی گل نقشه

ع

ا

س

ن

س

ع

ا

ع

ک

ع

ا

س

ع

ا

ع

ا

ع

س

گل سیوتی گل دهم گل خنایمون مندی نیلکنشی شربت مندل شربت عذاب  
 شربت گذرناو العسل گنجین مودلات صفرا بهیدانه بز قلو نا تخم گازی  
 تخم خرفه سیاه تخم خیارین تخم اسفناخ تخم کاهو مندل سفید کافور کشنر خشک  
 گل نیش گل نیلوفر منقر تخم کدوی شیرین منقر تخم ترنتر منقر تخم پیله شربت بنفشه شربت  
 شربت اکو مودلات تلخ تخم انیسون اصل السون نقشه انجیر بادیان برنجاسف  
 پر سیاوشان خلی خبازی دارچینی سبیل الطیب شکامی گل سرخ قاقله موثر منقی  
 گل قند عسل گنجین مودلات سوو اصل السون نقشه انجیر اقیسول سلطون خود  
 پر سیاوشان بادنجوبی باد آورده تخم خربزه پستان شاه تره شکامی عذاب بویزه  
 شربت گازبان گنجین اقیسونی معرق وافع طوبات از راه سامع طلس به تحریک  
 مواد و افعی عطسه آورنده معطرشنگی پیاکننده مغری دو آیس بفوآت  
 مردق چسبیده سده پیاکننده بلزجت خود مغلاط غلیظ کننده ارواح قو  
 و اخلاط و حواس مفتت ریزاننده سنگ کرده و شانه دریزه ریزه کننده اخلاط  
 لزمه متحرک حرک واد و افود خل تجویف منافذ البسوی خارج تا مجاری مفتوح  
 مانند و این از جالی اقوی بود و هر دو اگر لطف مفتوح بود و همچنین آنکه مرطوب لطیف بود و  
 همچنین بر لطیف و سیال هرگاه اصل حرارت بود یا معتدل و همچنین بر لطیف که ماضی بود  
 مفتوح خلاف منضج و ماضی مفرح خوش کننده طبیعت و قوت بخشنده دل مفرح  
 بدفع رطوبات زخم پیاکننده متوطع آنکه بسبب لطافت خود نفوذ کند یا بدین صفت  
 لزوج و سطح ملاصق آن در رفع او نماید یعنی تصرف در قوام خلط مسمی دفع کننده اخلاط  
 از معده و حوالی آن از راه و این مقوی بدن یا قوی را با قوت بخشنده مقوی  
 اعضا ریشیه غیره را و ریشیه ناصر المعالجین نوشته ام فمن الاطلاع علیها انلیح الیه







نمک و فوزه و در احراق نباتات و حیوانات و حریر و صمغ مسالنه نمایند بخلاف اجبار  
 و در احراق را بعد احراق بشویند که غسل و تصویل نمایند اگر تیریدش مطلوب بود  
 فلما و اشهد و این و بسید و اسود و سالیخ و سرطان و عقرب و طلق را بدون احراق استعمال  
 نکنند بخلاف ابریشم و آبار و حب الیس و طلا و عود و کبریا و یاقوت و دخمه که بدون احراق  
 استعمال اند احراق اشک سر سر را صلا یه کرده با پیسته تازه بنزخیر کرده بطرفی برآ  
 افکند گذارند تا شغل شود و دوش رفع گردد پس آب سرد یا برف پرورده بکار  
 برند احراق اقلیمیا و کبریا هر یک را ریزه ریزه کرده بکوزه مهین کرده بر  
 محکم بسته شب در تنو گرم گذاشته صبح برآورده سوده بکار برند احراق اسفنج  
 مقراض کرده بر طرف بر آتش گذاشته بسوزانند که قابل سحی گردد احراق پنبه  
 لیل را بنجیه گرفته بروی خرف در تنو نهاده سوزانند احراق بسید و مهر جاله  
 و دخمه هر یک را ریزه ریزه کرده بکوزه بگل عکست گرفته نموده کیشب در تنو گذاشته و در  
 بر آند تا سفید گردد احراق بورق بوره و انظر سفالی بر آتش گذاشته بگردد  
 تا بسوزد احراق پشم و ابریشم و صمغ و سالیخ هر یک که خواهند شسته  
 کرده بمقراض ریزه ریزه کرده در ظرفی بروی آتش گذاشته چندان بر هم زنند  
 که قابل سحی گردد و نه خاکستر گردد احراق پوست کدو و حشایش و بن  
 ابریشم است احراق حصیه و افی و اسود و سالیخ و مار خاکی سیاه زنده را بکوزه  
 کرده در تنو یا آتون گذارند حتی که سوخته قابل سحی گردد پس با زیت خمیر کرده  
 خماد سازند احراق خبث الحیدریم آهن اتانفته تا هفت بار و سوزانند  
 کرده خشک نموده سحی نمایند احراق زاجات هر یک که خواهند سوزانند  
 در کوزه نو مطهر به مرتب ساخته یاد رفته زرگران گذاشته سحی نموده و در

۴

نخ

نخ

نخ

نخ

نخ

نخ

نخ

نخ

نخ

نخ

نخ

نخ

نخ

نخ

نخ

نخ

نخ

نخ

نخ

نخ

اندازند که سوخته سرخ رنگ گردد احراق زید البحر حسین پوست تخم مرغ  
 پوست تخم مرغ را باب نمک بکشد شسته و پرده درونی او را در کرده و نرم گویند  
 بگونه مطین کرده بگونه آجری پرسی یا تنور بر روخته گذاشتند آنقدر که مانده  
 آنگاه سفید گردد و اگر سفید نشود تکرار عمل لازم و آنچه چوبه بر آورده بود برای مرض  
 عین الفع بود و طبق احراق کف دریا و سنگ گچ نیز همین است مگر در اینجا حیات  
 پشستن باب نمک نیست احراق زرنج زرنج زرنج ریزه ریزه بر آب رنجد کرده  
 بگونه مطین نموده سر آن محکم بسته و در وسط سر آن سوراخی برای خروج بخار کرده  
 بر آتش گذاشتند تا که دود سیاه دفع شده سفید بر آید پس بر آتش احراق زجاج  
 شیشه را نرم سائیده بگونه مطین با بونه زرگری کرده شش محکم بسته و آتش تند  
 گذاشتند تا که سوخته سرخ گردد احراق سرطان ماده خرچک نهی ایامیا  
 و مانی البطن آنرا در کرده بخاکستر چوب تاک شکسته و باز باب صاف  
 مغسول نموده بگونه نوسفالی مطین بکشد و در تنور گذاشتند که خاکستر نگر و حرا  
 صدف و شمع بظف مطین کرده و در تنور گذاشتند تا از هم ریخته و سفید گردد  
 احراق عقر کزدم نر زنده را در شیشه مطین با ظیف مس کرده و شش  
 محکم بسته و آتش معتدل آنرا یا تنور بکشد بر روخته بگذارند و بر آید  
 احراق خود هندی و خوه من الاخشاب نر ریزه یا براده کرده بگونه گلی  
 و آتش آنقدر گذاشتند که ترغال گردد نه خاکستر احراق عقیق و لیش  
 یا قوت و خوه من الاخشاب نر ریزه هر واحد را بقدر خود ریزه ریزه کرده و در  
 سرخ کرده در آب سراندازند و بکذا تا مفتت و قابل سحق گردد احراق فضه  
 نقره را براده کرده باب نمک بظف آبی با آتش تند سوزانند و اگر خوب نشود قدری

عین الفع بود و طبق احراق کف دریا و سنگ گچ نیز همین است مگر در اینجا حیات  
 پشستن باب نمک نیست احراق زرنج زرنج زرنج ریزه ریزه بر آب رنجد کرده  
 بگونه مطین نموده سر آن محکم بسته و در وسط سر آن سوراخی برای خروج بخار کرده  
 بر آتش گذاشتند تا که دود سیاه دفع شده سفید بر آید پس بر آتش احراق زجاج  
 شیشه را نرم سائیده بگونه مطین با بونه زرگری کرده شش محکم بسته و آتش تند  
 گذاشتند تا که سوخته سرخ گردد احراق سرطان ماده خرچک نهی ایامیا  
 و مانی البطن آنرا در کرده بخاکستر چوب تاک شکسته و باز باب صاف  
 مغسول نموده بگونه نوسفالی مطین بکشد و در تنور گذاشتند که خاکستر نگر و حرا  
 صدف و شمع بظف مطین کرده و در تنور گذاشتند تا از هم ریخته و سفید گردد  
 احراق عقر کزدم نر زنده را در شیشه مطین با ظیف مس کرده و شش  
 محکم بسته و آتش معتدل آنرا یا تنور بکشد بر روخته بگذارند و بر آید  
 احراق خود هندی و خوه من الاخشاب نر ریزه یا براده کرده بگونه گلی  
 و آتش آنقدر گذاشتند که ترغال گردد نه خاکستر احراق عقیق و لیش  
 یا قوت و خوه من الاخشاب نر ریزه هر واحد را بقدر خود ریزه ریزه کرده و در  
 سرخ کرده در آب سراندازند و بکذا تا مفتت و قابل سحق گردد احراق فضه  
 نقره را براده کرده باب نمک بظف آبی با آتش تند سوزانند و اگر خوب نشود قدری

بر آن شهند و نتوانند احراق شود و در وارید ناسفته را با قدری شیر بظرف سفال  
گرمه سرش بسته و آتش گذارند و بدیند و بعد زمانی بر آنند احراق ملکند  
را کوفته غسل خمیر کرده در خرقة کتانی گذاشته مطین نموده و آتش آنقدر گذارند  
که خمیر بسوزد فائده بدانکه لفظ تشویه و تمیص و تعلقیه اگر چه بالا شتر است معنی بر آن  
نمود است الا که اینی فرق کنند باین نوع تشویه آنکه شی را که ششوی کردن  
خواهند بچوب خیزی مانند سیب و بیا خمیر با گل و نخلها کرده و آتش بیاخته  
گرم و دفن نمایند که بخار ششوی شود چون لصل الغسل و تمهونیا و تمیص آنکه در  
ظرف گرم کرده چار تخم یا دیگر بر ورزاد دهند و بر آن نمایند تا اندک سرخ گردد  
و تعلقیه آنکه بر دغن گاؤ و غیره بر آن سازند تا بآب بر آید یا بشکفته مانند بز و زایل  
تشویه انیسون و نمک و مرقه الطرفا و نخلها هر واحد را بصل مرشته بسته  
بگل گرفته و در تنور بر آجری گذاشته تشویه اسقیل یا عسل انجمیر گرفته و در تنور  
بالا خشتی گذارند تا خمیر برشته گردد تشویه مستمونییا محموده را در جوف  
سیب یا به یاد پوست تخم مرغ خالی کرده گذاشته خمیر گرفته بروخی خشتی و آتش  
نهند تا محموده جوشیده بچینه ششوی گردد تمیص برور یعنی بودا و آن ظرف  
سفالی سنگ اخوب گرم نموده از آتش برداشته و داخل مخصوص را در آن  
گرمه بر هم زنند تا بآب و راجه او بر آید تمیص افیون افیون را بقدر مغز بادام  
ریزه کرده بظرف سفالی اندک بر آن نمایند تمیص تو تیا تو تیا را سوده بآب  
قرص بسته با آتش نرم بروی سفالی گذاشته بگردانند تا ششوی خشک گردد  
تعلقیه بیلجات پوست بیلیرا نیمکوب کرده بآب جوشانند تا آب جذب شود  
پس بر دغن زیت چرب کرده برشته نمایند چند آنکه سوزد و یا بشکفته تعلقیه





هواستند چرب السلاطین جمال گوشت را مقشر کرده مغزین بر آورده زبانه میا  
مقر آنرا دور کرده در کیسه کرده و سرگین گاؤ تازه آب در دیگی کنند و آن کیسه  
معلق در آن بیاورند که آب سرگین غرق شود و بته دیگ نرسد پس بقدر  
نیج شش ساعت جوش آورده بر آورده شسته بکار برند و آنرا بی کثیر استعمال نمایند  
پس سرگین نصف ظرفی از شیر گاؤ پر کرده بر شش را چربته بر آن پارچه بپزند  
از زیره ریزه نموده پهن کرده طبقی سفالی بر آنرا خمر بالایی کبریت بگذارند و بوی که  
نخمسید و بپزند تا کبریت آب شده از پارچه گند شسته در شیر چکد پس از روی ش  
بر داشته بپزند پس کولان زیره کرمانی را بطرف چینی یا سفالی لعاب اگر کرد  
سرکه انگوری کنند بر آن آغود ریزند که چهار انگشت بالای زیره آید و زیره بالاکان  
بعد از شبانه روز بر آورده بسیار خشک کرده اندک بر آن کنند پس با فلفل  
و پراو و شبانه روز بس که خیسانیده و درین آتشا سرکه را دو سه بار تبدیل کرده  
پس شسته خشک کرده بکافوته بر وزن بادام چرب کرده استعمال نمایند اما  
و لتصول یعنی شستن او و پس بر آب برید و بویا تعیل یا تنظیم یا رفع حرارت  
از احراق یا رفع بپاشند و غنیا غسل او همان روغن کنه و تنکج را  
کردن خواهند بطرفی کرده برف یا گلاب یا آب بسیار بر آن نخته برین  
تا برف آب شود پس از روی آب روغن بردارند و اگر یکیار با صلاح نیاید که  
سازند در روغن گاؤ را بادوغ گاؤ ترش جوشد بپزند و صین جوش آرد و سید  
بر آن پشند تا روغن بسوزد و روغن بماند غسل اطیان گلی را که شستند  
در آب که چهار انگشت بالای او آید خیسانیده بر هم زده از پارچه کرپاس صاف  
تا نه نشین شود و آنچه در نشین خشک کرده بکار بند غسل با روغن است

و قوتیا و حجر امنی و شادخ و یا قوت و زیر و عقیق و لک و لا جور و دندوها هر یکی را  
که خواهند بسیار نرم سوده آب مخلوط کرده آب مخلوط را بطرفی گیرند و نه نشین  
باز سوده آب مخلوط کرده آب مخلوط را همان طرف بگیرند و همچنین نمایند و آنچه در  
آخر سنگ نره و دردی باقی ماند بنیندازند و سر آن طرف را پوشند تا از غبار مخلوط  
ماند و نه نشین گردد پس آب صاف بریزند و نه نشین خشک کرده بکار برند و لا جور  
غیر فصول مغشی در رویت برای صوفی غسل استحال نکنند غسل سولق جو  
و غیره برای رفع نفخ و ترشی آن و معده جو یکندم یا غیر آنرا بریان کرده با شسته  
خشک کرده آس نموده با شسته آرد یا آب جوشان بر پست جو و امثال آن ریزند  
و بگذارند تا بر آید پس آب نم بر رویخته بر داند غسل شرح روغن کنجد را آب نمک  
بسیار بر هم زنند و با نش نرم بجوشانند پس آن آب نمک جدا کرده آب خالص  
بسیار بر هم زنند و جو شده آب دور کرده بکار برند غسل صبر اسار و نالک و صبر  
حب بلبلان و عود و کلبان و آچینی سیکنه سنبلی الطیب بمطبوک با سیب سرخ و خرما و زعفران  
از هر یک سه نیم باشد و نه نشین و می ریل طل نمکوب کرده در دو طل آب جوشان دهند  
تا به نصف آید پس صاف نموده یک طل صبر از نرم سائیده آب مذکور به باون اندازند  
بسته حرکت دهند و مخلوط آب را با کاسه گیرند و نه نشین را همان آب بمطبوک  
همچنان تکرار عمل نمایند چون در باون غیر از رمل نماند بگذارند و سر کاسه را بپوشند  
پس آب صاف آنرا بجر علقه گرفته نه نشین را با زعفران سائیده مزوج کرده بطرف  
چینی کرده خشک ساخته نگاه دارند و شیشه یا ظرف چینی غسل مروان و سنج مروان  
با نمک هموزنش نرم سائیده آب که چهار انگشت بالای آن آید ریخته هفت روز  
بگذارند و هر روز سه بار بر هم زنند پس تجدید آب نمایند بدستور و هر هفته تجدید نمایند

تا چهل روز بلند پس خشک کرده بکار بند غسل موم و زفت و عنبر هر  
را که خواهند گذاخته در آب سرد ریخته بعد لحظه چون منعقد شود از روی آب  
بردارند غسل نوره برای تصفیه و رفع حرارت آن آبک را بطرفی کرده  
آب بران ریخته بر هم زده آب مخلوط را بجاسه گرفته بگذارند تا نه نشین شود آب  
صافی آنرا بگیرند و آب خالص در آن ریخته بر هم زنند و همچنین تا هفت و تکرار  
عمل نمایند پس خشک نموده به تعمال آرند و ستور را شامیدن ما و المند با  
برای دفع حیات و موی و صفراوی و تفتیح سده جگر و عروق و تنقیه مسالك از مایه  
عفنیه النفع و اداست و آب بایزانه برای یرقان سده بهترین ادویه و برای دفع  
تفتیح طوابع آنکه آب برگ کاسنی سبز مقطوع الاسافل پاک کرده شده اگر  
و غبار بیاورد که بغير سستن آن گرفته باشند چه به سبب سستن اجزای لطیفه  
مستحب بود و قیسه که منبسط بر سستند کم و زایل میگردد پس همچنان اگر حرارت قوی  
بود و الامر وق کرده از چهل و پنج مثقال که شانزده توله نیم باشد میشود یکم  
و زیاده بحسب حاجت تا نیم طل برای تلین یا ترخبین یا شیرشت و اشربه منج  
و بر تفتیح سده جگر یا دوفتیحه مثل کنجبین بر دریا سده و بر آخراج صفرا بادویه  
مسلمه مانند ملیحات و برای تطفیه حرارت با شربت نیلوفر و شیر باد برای ورم جگر  
و یرقان سده یا مغز فلوس خیارشنبه بنوشانند و طریق تردیق یعنی تصفیه  
بر چهار نوع است اول آنکه آب فشرده اش را شب بجا بگذارند تا اجزای قویه اغلیظه  
متماکز گردد پس آب قوی آنرا صاف نموده بنوشند و دوم آنکه بچرد آنکه کوفته آتش فشر  
باشند و با چرخ سفت صاف نموده بکار بند سوم آنکه زیاده چوبین یا از غریبال شقیق  
چالالین چهارم آنکه آنرا بطرفی کرده بر آتش خفیف گذاشته گفت که بر آید بر داند هرگاه

چون خمیر بریده شود فرو دارند و بکریا پس با لوده بکار برند و آب برگ کاسنی سبز مرق  
با گل کند برای تب که از احراق صفر بود و با تخمین برای اسهال حمیات عتیقه و  
حمیات باره و تب و اطراف و اشتقاق و تقویت معده حاره و قتیح سده بکر و سپر بقا  
نافع و اگر با قدسی با دیان و تخم کشوت جوشانیده بکار برند در اسهال و قتیح اقوی بود  
و آب برگ کاسنی سبز که بیدبب گرم محب بکار نبرد در نصرت و شربت بنفشه و شکر  
مصلح است و اگر بر کش تازه بدست نیاید و تبرید مطلوبی و پوشیدن البذر صوفی  
ریزه کرده در عرق کاسنی نخوده جوش داده بادویه مناسبه کوره بنوشانند که قائم مقام  
آب کاسنی تازه است دستور آشامیدن مار الخیار برای قلع حمیات منویه  
صفر ادویه حاده حاره و اخلاط محرقه صفر ادویه سنواویه و اسهال مرده صفر ادویه که در معده  
موجود بود و التها بالحق و اخراج حصاة و اورا برول یرقان و تپق و قتیح سده بکر  
در رفع عطش و سرفه حار و تطیب مزاج و با وجود این منافع مستحیل صفر انیشود بخلاف  
مار القمع آنکه خیار تازه را تمامه بآرد و جویمیر کرده شده آب شیرین گرفته شب تنویر  
خاکستر گرم گذاشته صبح باورده آتش افشرد و بگیرند و از پانزده توله تاسی چار توله اورا  
پانچمین شیر خشت و مغر فلوین خیار شنبه و گل کند آفتابی و تخمین تر سندی بلبلجات  
و نحو ما علی حسب الحاجة بنوشانند و قوت اسهال الطفا می خوارت هم و صفر انیشار  
رسیده زرو شده ترش تنها یا با شکر و اشربه مناسبه از نارسیده آن زیاده و دستور  
آشامیدن مار القمع یعنی آب بکده و منافع مانند آب خیار است بگیرند که وی شیرین  
در آن نرم و تازه و تلخ نشود را و در خمیر آرد جو گرفته بالا ای آن گل پاکیزه و پیچیده در تنویر  
بر طایق یا خشت نموده گذارند تا نیک بخت شود پس گل خمیر در کرده زیر شش  
کرده آب لال و را بدست بفشارند و با محال آرند و بقدر نیمه طل آن باور درم شکر

و یا شکرهای مناسبه لطیفه مانند شربت انار و غیره برای تسکین حرارت معده و جگر و  
قلب و حیات حارّه و حمی و ق و اکثر امراض حارّه و عاده عجیب النفع است و با تخمین  
و شیرخشت و مغز فلوس خیار شیر و گلقدن آفتابی و تخمین و قمر مندی و پیلای  
هر چه ضرورت بود و وقت داعی به احتمال رند و بیاعت لطافت خود را فرجه که  
صفراى محترقه بسیار غالب بود تحیل بصفر امی شود پس چنین امر صبر با ترشها باید  
استعمال کرد و اگر ترش و غیره مانع بود یا چیزی که لطافت قوایش را کثیف کند مانند  
لبست جو بدیند و ستور آشامیدن ما و غلبه ثعلب یا حیات حاره  
که از ورم معده و جگر بود و یا یرقان باشد و باشکر برای تحلیل او را مایلنی و امراض احشا  
و اسهال و خلط مراری و تهنیه امعاء و رفع منصف زحیر و ورم مقعد و اشتقاق حاره مانند  
بارالمنند بابت آب غیر مطبوخ آن بغایت مفی است و از غلبه ثعلب یا حاره احتراز باید  
که ملک است و ستور آشامیدن ما و البطیخ المندی آنست  
که ترش شیرین تر را گرفته بنوک کار در نیند مغز او را تا آب از و جدا گردد و پس آنرا  
صاف نموده با تخمین بر کف تنج سدد و او را بر بول یرقان مواد محترقه و اعانه بر  
و با ترشندی برای جرب و حله مواد صفراوی و بابل و تخمین برای قطع بلغم و با شیرین  
امراض سودا و و با شیرخشت و نحوه برای حیات حارّه و دفع خلط ردهی الکلیفیه قلیل  
بنوشانند و مولد خون قیق و بلغم شیرین است و مطبوع و حرارت جگر فرو نشانند و  
خبر سیرتر و معده باروان به گلقدن آفتابی و غسل فرمایند و در فرجی که صفرا بسیار  
بود از جهت لطافت تحیل بصفر انوشد پس لازم است که با موصفات بشرطه صبر و دفع  
بدینند و بدانند که ما و امیکه ابتدای تب یک هفته بگذرد و از احتیال شرم هم به احتمال دیگر  
فواکه طبع کثیر الدائیه اجترار واجب نیند و ستور آشامیدن ما و الشا به ترج بر

و تقویت معده و امعاء و فتیج سده هکله و طحال و رفع یرقان و جرب و حکه و قوبا و کسر  
 حرارت اخلاط محترقه مریره سوداویه آنکه شایسته تازه را کوبیده آب و اصفاف نموده  
 با قدری بلبله زرد که صلیح ضرطحال آن است شب جای گذاشته روز دیگر صاف  
 نموده بقدر شش مثقال یعنی یازده دربع توله تا شصت پنج مثقال یعنی سبست  
 توله و چهار فیم باشد بکنجین افیمونی و جنوب و افقه بنوشانند برای تعدیل مواد  
 سودا و جرب و با کنجین نه روی یا ساد و یا شربت عناب بخور بار برای نفیج سده و  
 خون و برای هوا و محترقه با ترنجبین شیر شست و مغر فلوک خیاشنبر و اگر خواهند از  
 مسهله راشل بلبلجات و عا لقیون و فیتون و ترید سفید مجوف بخور هاست شب  
 خیسانده صاف نموده بنوشانند و جوب مسهل را قبل بلبلجات از و بد و ساعت  
 کنند و ترنجبین شربت مغر فلوک خیاشنبر و کلقد آفتابی و مرابی بنفشه و غیره  
 حاجت اضافه نمایند غذا و خود آب و آشجو باشد که تا بر حسب ضرورت بخورند و دستور  
 آشامیدن ماء الزهر این آنکه از شیرین و ترش گرفته هر دو را مع پیانند  
 آب هر گرفته از نیم طل تا یک طل بابت درم شکر خام برای صفا و تقویت معده و جگر  
 حمیات حارّه صفا و یرقان و جرب و حکه صفا و دی و اطفا ی حرارت بنوشند آب  
 انار شیرین در فراجیکه صفا غالب بود تخمیل صفا میشود و نهاند بنده بل بعضی ترشها و  
 آشامیدن آب انار شیرین باشد و نشاسته و صمغ عربی و روغن بادام میکه کم کرده بر آب  
 در سینه و سرفه از اسرار مکتومه است و آب انار شیرین برای سؤل القینه و استفای کمی زنی  
 و یرقان و سپر زخفقان و سرفه عجیب النفع است و دستور آشامیدن ماء  
 الشکر و آنرا جلا هم گویند شربت است لطیف نایب مند با العسل در افرجه و زمان  
 برای امراض بارده هم مجرب و خلط مال العسل که نباید داد و صاحبان لقوه و فایح استرغاف



اگر بجای آب بر و اقتصار کنند ازین چه بهتر خصوصاً اگر فصل جاری مزاج جاری  
 و تلیمین سینه و طبع عجیب است آنکه بگیند شکر سفید لطیف یکجز و در سه جز آب جگه  
 بر آتش نهند و کف بر دارند تا بقوام جلباب آید و اگر غرض تبرید بود و استحاله بر  
 امراض حارّه یکجز و لعاب ببول هم سفزایند و این برای صداع گرم بفضل بسیار نافه  
 بود و مطلق حرارت و مسکن عطش و تلیمین طبع اگر لعاب ببول بعرق بید شک یا گلاب گنجه  
 آمیزند به دل موده هم انفع بود و اگر دالال سکلاب خالص تازه کثیر المقدار مخرج کرده که  
 شیونشی شکر نمایند برای حدت حمی و دفع حرارت و حرقت مثانه و تبرید و تقویت معده و  
 و حجاب جاره و در زجاجیه باعث غلبه صفه اخوف استحاله او بصفر او موده بود و چند آن  
 آب با وی آمیزند که غلبه آب را باشد تا بصفه اخوف آید و تشنگی نباشد و چنین جلباب به  
 از آب فقط بود زیرا که زود میگردد و ثقل نمی آرد و مال السكر از مال الشحیر مطب زیاده بود  
 در ریختن جاشی تخمین بر همین قناعت درزند و در پها حاده اگر قوت قوی بود و جگر  
 چیزی نباید داد که صرح به صاحب لذت خیره در برای همیات با بر فردا بله و تنبیه دوم  
 است و تقویت اعضای نفس و جمیع اعضا و او را ببول عرق نافع بود و دستور نوشیدن  
 مال اللحم عرق است که از گوشت کشند غذائیت لطیف و تقوی لای ارواح حیوانی و  
 و نفسانی و اگر اضعافی که از امراض مزمنه و خوردن سهلات ترف الدم و فصد و جماع  
 شده باشند و زیاده کنند خون و در سرعت تقویت چیزی با و مقابل نیست خصوصاً اگر  
 با قدری خمیر مزوج کرده باشند و قوی ترین گوشتها در این امر گوشت بره یکساله بود  
 و در بعضی افرجه از گوشت کبک مرغ و خجشک و نحو با ترتیب میدهند و این آنکه لطمه  
 با اللحم بره جمع نسازند و دستور آن بر سه نوع است یکی آنکه گوشت بره فربه از جگر  
 استخوان پاک کرده ورق ورق نموده و در پیینی دانه بیل بخیل با دیان غنچه گلکسج

زیره کرمانی قرنفل گلزار زعفران لسان العصاره خولجان بسباسی و غرقه اسطوخودوس  
 درونج عرق بنبل الطیب باشد اطفال الطیب بعد کوفی عاقر قرحا خصیه الثعلب بک بادرنجبویه  
 ابریشم خام قرض کوفته کل البیض ازینها بحسب تقاضا وقت بران پاشیده در آب شیرین  
 بنوعی مبرازند که باب یکسان شود و آن غلیظ گردد پس در قرع انبیک کرده کلاب خالص  
 عرق بید ساده آب طلا یا آب عرق بهار نارنج عرق گاؤ زبان بر روی آن شقاق فلان  
 سرخ همین سفید ساج هندی زرناد گل بنفشه گل گاؤ زبان اسارون کل یا بعض یا زیاد  
 ازینها موافق مقتضای وقت داخل کرده غبار شب عفران مشک خالص دریا چینی نازکی  
 بسته عرق کشند و دم آنکه گوشت بز غاله یا بزه کبیا که گرفته سفید می رود و در کرده  
 سرخی اکباب ساخته اند و دیگر سنگین کرده اند کی کلاب بران نیند و سرش پوشیده بر سر  
 آتش نرم نهند تا آب از گوشت جدا شود و گوشت هنوز ناپخته بود آن آب از روی  
 بر دارند و گوشت را بفشارند تا هر تری که دارد بگذارند و تری گوشت را دیگر بار بکوبند  
 و دهند تا پخته تر شود و قدری نمک کشنیز خشک در و افکنند و با تمایل آزند چنانچه  
 ذخیره این طریق را در تپق نوشته است سوم آنکه گوشت حلوان فربه را از چربی  
 و استخوان پاک کرده و گوشت سینه دکلان فله بر سج و مالکیان فربه را بقدر ضرورت بقدر  
 بریده بشرط عدم مانع قدری نمک و مصطک در و آمیخته این گوشت را در دیگ نهادن و در  
 دیگ انجمیر محکم کرده بر آتش انباشت نموده لطف بعد لطف حرکت داده باشند تا سوخته نگردد  
 پس شوره آبی که از گوشت جدا شود نیند و از صبح به صاحب الاغنام و آبیکه در گوشت  
 بوشانیده بوند و بلا تقطیر نوشانند گو که نسبت بجرم گوشت به اصل قوی تاثیر و سرخی  
 التقویت است بکثرت بسا اللهم بنازل کمتر و فتر تر و محققین در شمار و منافع و التزم  
 و مستور است حال مال الحیمن یعنی آب پیچ برای مواد خمر و سوادیه و صفا و افلا

و تربیت اعضا و تکمیل مجاری از لاق مواد و تنقیه کرده و تفتیح سد و سهال مواد و محرقة و  
 امراض سودا و ید و امراض حاره و جلا و غسل بغير لذع و تلطیف و انضاج و تکمیل مواد  
 و التهاب بالخیولیا و آثار و کلف و تشویر بدن و فروج و حرارت جگر و صرع و جذام و جرب  
 و کله و دار الفیل و حرقت بول و ضعف کرده و حصاة و یرقان و حی ق و بباغت قوت  
 قوام و لطافت خود در قصر بدن سیده و بعضو مقصود نافذ میشود و فضله که از و در  
 باقیمانده غذا بدن میشود بخلاف سایر سملات و جامع بین صفتی النضج و الاسهال است  
 آنست که بگيرند بره سرخ زراغ چشم صحیح الفراج را که از ولادت او چهل روز یا چند روز زیاده  
 ازین گذشته باشد و تخلف بکاهو و خیار و چونیکو فته خیسانیده بپوس آن کشتن تر  
 و برگ سفول شاه تر و خبازی و بقول یا زده کرده هر روز وقت مغرب صد و هشتاد  
 مثقال شیرافرا که دو و طبل و حجاب توله شفت و هفت توله شش باشد و شیده و دو یک  
 سنگ یا فقه یا طلا یا س قلعی یا یکل خوب یا تش نرم چوشانیده و از آتش برداشته یا زده  
 مثقال یعنی پنج توله هفت و نیم باشد بخیین صادق الموصفة و کشفال یعنی چهار و نیم باشد  
 و آن ریخته بچوب نجیر که اندک کوفته و پوست او باز کرده باشد تا متعلق شود و بجا چین  
 و توجیه که در چوب نجیر است قوتیکه معین بر سهال شود و اگر غرض تکمیل طبع نبوده بل طیب بدن  
 منظور بود بچوب خلط بر هم زنند تا شیر بریده شود پس گریاس مصفون انداخته جای آویزند  
 و زیش ظریفی نمند تا صافی شود و آتش درین ظرف بچکد پس شب درجا بگذارند که نشین  
 گردد صبح صافی نموده جوش دهند و کف بردارند هرگاه کف منقطع شود باز صاف نموده  
 نو و مثقال او را با بخیین افیتیونی از زده مثقال تا پانزده مثقال مخلوط کرده سه حله نموده  
 به سه دفعه بیکرم بنوشند نیم ساعت تا یک ساعت باین هر دفعه فاصله داده و در دفعه واداره  
 و تفتیح سد و بک بخیین افیتیونی بک بخیین بزر و جارد یا معتدل یا مستحال کرد و غذا بعد

چهار پنج ساعت تناول فرمایند و بر و سهل و روز قبل آن خود آب و در سایر  
ایام شور با و بخنی بپاؤ و نحوها و سفوف سودا که در قریب دینات در باب  
سفوف مذکور است در امراض سوداوی هر روز آن استعمال نمایند و در  
رفع سدد و امراض صفراویه بد و آنیکه مناسب آنجا بود استعمال نمایند و بعد از سه  
چهار روز با جویب مسهل موافقه نموشند و فیتون و قهقهه و قهقهه و قهقهه و قهقهه  
خیسانیده صاف نموده نوشیدن و اسهال سودا و عیالی ندارد و از لبنیات  
و حموضات شداید المحوصه و طویات و غذا های غلیظه منجره احتراز لازم و افضل آن  
رای نوشیدنش فصل ربیع است و شیر بزانه البان در ایام دینیت و دینیت و دینیت  
بد رجه اعتدال است و همین وجه از جمله البان بر آنجا دینیت مختار شده اگر چه  
بعضی اطباء آنجا دینیت را از لبن البقر تجویز کرده اند وقت عدم وجدان لبن  
الماعز یعنی شیر بز و لبن ضان یعنی شیر میش بسبب کثرت جنینیه خود ابر و غلظت  
ست و لبن لقاح یعنی شیر استر و لبن اتان یعنی شیر خر اگر چه زیاده مانیت دارند  
مگر باعث غایت غسل و جلا و تلطیف خود و صلاحیت آنجا دینیت ندارد و  
لبن بقر یعنی شیر گاو بسبب کثرت دینیت خود و حرست و سستی و سستی  
لبن النساء برای تقویت و تطبیط باغ و تطبیط جگر و رفع بخوابی و تقویت  
سده و شوم و رفع سل و دوق و پیوست سینه و سستی و سستی و سستی و سستی  
و نفث الدم با دینیت مناسبه باین شیر لاغ است باید که گرم و گرم نوشانند زیرا که سبب  
محال لطافت خود و فاسد میگردد و اگر از پستان ممکن بود از این چه بهتر و از این  
عوان صحیح المزاج و معتدل خنثرا میاید که غذا های موافق خودیده باشد هم قبل و هم  
استعمال آن بهتر و شایان البان مذکوره را باید که اغذیه لطیفه خفیه مناسبه مرض

تناول فرمایند از غذاهای ثقیله و دنا مثل نان تخم و سوسور و الهم عارض نشود و اینها  
 و موضوعات و اعراض انسانی و بدنی و غیره اخترازی و زندقه فصل ششم در  
 رموز و علامات جدا اول علامت عربیت و ف  
 و هندی و م مابهیت و ط طبیعت و مض مض و مص مصل  
 و س پ بدل و ق قدر شربت و ح حار و ر رطب و ب بار و و  
 سی یا بین و ص مع معتدل و م مرکب القوی و ا بدرجه اول و ۲ بدرجه دوم  
 و ۳ بدرجه سوم و ۴ بدرجه چهارم و بدانکه بعضی از ادویات که نسبت عربی  
 بلفظ یونانی داشته بودند همان لفظ بخانه عربی بحیز تحریر آمدند تا طالبان از تشابه  
 و تردد بازمانند فائده آنچه اطباء در هر درجه از درجات اربعه مرتبه اول و وسط  
 و آخر بحسب اقتراء اختراع کرده اند فقیر از التزام این امر بیاعتنا ضیق جدا اول و دوم  
 اعتبار کلی و قائمه معتد بهایان معذور ماندم و از اتهام این امر معذور نمیشم آنچه  
 از قدر شربت هر ادویه که مقرر است نه مراد بآن است که همین قدر در هر مرض و تمام  
 و بلاد با احتمال آزند بلکه مراد آنست که در بعضی جاها زیاده این ندیند تا ضرری نیفتد  
 و در بعضی جا کمتر از این احتمال نفرمایند که شاید در کمتر از آن موثر نبود بالجمله تقلید  
 و تکیه از آن ادویه باعتبار اختلاف امراض اشخاص بلاد و اقالیم مفوض بر سبب  
 طبیعت و تعیین قدر شربت ادویه فیما بین الاطباء اختلافها واقع شده است کمالا  
 علی بن خطیب الی کتبهم از برای آنکه بعضی بمحاط ضعیف المزاج قدری متعین کردند و بعضی  
 بمحاط قوی المزاج قدری زیاده از آن مقرر ساختند و گویا اقل مقدار را اختیار  
 کرده اند که کمتر از آنرا موثر نباشد و جمیع اکثر مقدار را اعتبار ننوده اند که زیاده  
 از آن احتمال نیاید نمود و برخی نسبت باین قبیل و جمیع مقادیر معتدل المزاج ننوده





محاضرات از  
مقدمات  
در فلسفه و  
تاریخ و  
عقاید

توبیخ الاموال  
اخسان خصوصاً  
محققان و نویسندگان  
محققان و نویسندگان  
محققان و نویسندگان  
محققان و نویسندگان

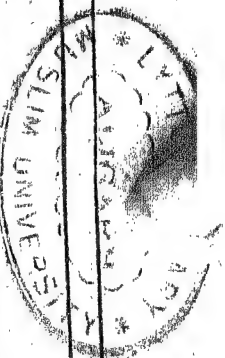
۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]





افعال مضارع

[illegible]











مفردات نامہری مع کلمہ

[illegible]

1

5

8

1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12	13	14	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36	37	38	39	40	41	42	43	44	45	46	47	48	49	50	51	52	53	54	55	56	57	58	59	60	61	62	63	64	65	66	67	68	69	70	71	72	73	74	75	76	77	78	79	80	81	82	83	84	85	86	87	88	89	90	91	92	93	94	95	96	97	98	99	100
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

[illegible]

1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12	13	14	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36	37	38	39	40	41	42	43	44	45	46	47	48	49	50	51	52	53	54	55	56	57	58	59	60	61	62	63	64	65	66	67	68	69	70	71	72	73	74	75	76	77	78	79	80	81	82	83	84	85	86	87	88	89	90	91	92	93	94	95	96	97	98	99	100
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12	13	14	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36	37	38	39	40	41	42	43	44	45	46	47	48	49	50	51	52	53	54	55	56	57	58	59	60	61	62	63	64	65	66	67	68	69	70	71	72	73	74	75	76	77	78	79	80	81	82	83	84	85	86	87	88	89	90	91	92	93	94	95	96	97	98	99	100
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----









C.

...

...

۱۰	۱۱
۱۲	۱۳
۱۴	۱۵
۱۶	۱۷
۱۸	۱۹
۲۰	۲۱
۲۲	۲۳
۲۴	۲۵
۲۶	۲۷
۲۸	۲۹
۳۰	۳۱
۳۲	۳۳
۳۴	۳۵
۳۶	۳۷
۳۸	۳۹
۴۰	۴۱
۴۲	۴۳
۴۴	۴۵
۴۶	۴۷
۴۸	۴۹
۵۰	۵۱
۵۲	۵۳
۵۴	۵۵
۵۶	۵۷
۵۸	۵۹
۶۰	۶۱
۶۲	۶۳
۶۴	۶۵
۶۶	۶۷
۶۸	۶۹
۷۰	۷۱
۷۲	۷۳
۷۴	۷۵
۷۶	۷۷
۷۸	۷۹
۸۰	۸۱
۸۲	۸۳
۸۴	۸۵
۸۶	۸۷
۸۸	۸۹
۹۰	۹۱
۹۲	۹۳
۹۴	۹۵
۹۶	۹۷
۹۸	۹۹
۱۰۰	۱۰۱

۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

[illegible]

na



[illegible]





[illegible]

سفییدی  
از کف و انگشتان  
و اطراف او  
نمایند که  
در صورتی که  
او را زایل نماید  
سفیدی  
از کف و انگشتان  
نمایند که  
در صورتی که  
او را زایل نماید  
سفیدی

[illegible]









[illegible]







五



[illegible]

الحمد لله



١	٢	٣	٤	٥	٦	٧
---	---	---	---	---	---	---

*[Faint, illegible markings]*

...

1. *Handwritten signature*  
 2. *Handwritten signature*  
 3. *Handwritten signature*  
 4. *Handwritten signature*  
 5. *Handwritten signature*









[illegible]

五

[illegible]

[illegible]





[illegible]

٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠
---	---	---	---	---	---	---	---	----

二

10

الله

P10

14

二

7/5

۲۱

216

منہ



5

[illegible]



[illegible]

نوع انچه

انفال خواص

ق

ب

م

م

ط

ز

ه

ن

ع

تقری حرات خیزی لواح دومی کوکب غش و هاله ها که در مکه و باه و کوه های از هر طرف است  
بهری غش و کوه اجساد و لواح دومی که در مکه و باه و کوه های از هر طرف است  
بهری غش و کوه اجساد و لواح دومی که در مکه و باه و کوه های از هر طرف است

باب شایسته در زمین محمد

ملطف من قتل محل لغز و باغ و لواح دومی که در مکه و باه و کوه های از هر طرف است  
ملطف من قتل محل لغز و باغ و لواح دومی که در مکه و باه و کوه های از هر طرف است

منه سده سیر و کوه ملطف من قتل محل لغز و باغ و لواح دومی که در مکه و باه و کوه های از هر طرف است  
منه سده سیر و کوه ملطف من قتل محل لغز و باغ و لواح دومی که در مکه و باه و کوه های از هر طرف است

سوه گاه قاتل حاتم نمک و باغ ملطف من قتل محل لغز و باغ و لواح دومی که در مکه و باه و کوه های از هر طرف است  
سوه گاه قاتل حاتم نمک و باغ ملطف من قتل محل لغز و باغ و لواح دومی که در مکه و باه و کوه های از هر طرف است

نایغ من سر بر بقدره و باغ ملطف من قتل محل لغز و باغ و لواح دومی که در مکه و باه و کوه های از هر طرف است  
نایغ من سر بر بقدره و باغ ملطف من قتل محل لغز و باغ و لواح دومی که در مکه و باه و کوه های از هر طرف است

باب نهفتن در فوار

سوه گاه قاتل حاتم نمک و باغ ملطف من قتل محل لغز و باغ و لواح دومی که در مکه و باه و کوه های از هر طرف است  
سوه گاه قاتل حاتم نمک و باغ ملطف من قتل محل لغز و باغ و لواح دومی که در مکه و باه و کوه های از هر طرف است







[illegible]











افغانی خاص

[illegible]

卷之四

۵  
محمد علی محمدی  
میرزا محمد علی محمدی  
میرزا محمد علی محمدی  
میرزا محمد علی محمدی  
میرزا محمد علی محمدی  
میرزا محمد علی محمدی

مفردات نامحرم مع تمکله





افعال و جوامع

[illegible]

۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

مجلس







باب بیست و نهم در بیان احوال حضرت محمد بن اسماعیل علیہ السلام

[illegible]

۱۹۰	تجولا	۴	۱۵	محور	کریه	حرام	عقوبت
۱۹۱	تجولا	۴	۱۵	محور	کریه	حرام	عقوبت











کفریہ افکار اور بدعنوانی کے گندہ پھیلانے کے لیے جو افسانوی داستانیں

الحاج

[illegible]







[illegible]



[illegible]

مع	ت	و	ز	ط	مضر	مصر	حلال	ایزاح	افعال
۹۴	شفران	سبز	نیکنه	لونه	چند	سخت	حلال	کشتن و نفع رساندن و بزرگوار کردن و ملا و گشتن و نفع کردن	کشتن و نفع رساندن و بزرگوار کردن و ملا و گشتن و نفع کردن
۹۵	سبز	سبز	سبز	سبز	سبز	سبز	حرام	زبان افشیدن و بزرگوار کردن و ملا و گشتن و نفع کردن	زبان افشیدن و بزرگوار کردن و ملا و گشتن و نفع کردن
۹۶	سبز	سبز	سبز	سبز	سبز	سبز	حلال	کشتن و نفع رساندن و بزرگوار کردن و ملا و گشتن و نفع کردن	کشتن و نفع رساندن و بزرگوار کردن و ملا و گشتن و نفع کردن
۹۷	سبز	سبز	سبز	سبز	سبز	سبز	حلال	کشتن و نفع رساندن و بزرگوار کردن و ملا و گشتن و نفع کردن	کشتن و نفع رساندن و بزرگوار کردن و ملا و گشتن و نفع کردن
۹۸	سبز	سبز	سبز	سبز	سبز	سبز	حلال	کشتن و نفع رساندن و بزرگوار کردن و ملا و گشتن و نفع کردن	کشتن و نفع رساندن و بزرگوار کردن و ملا و گشتن و نفع کردن
۹۹	سبز	سبز	سبز	سبز	سبز	سبز	حرام	کشتن و نفع رساندن و بزرگوار کردن و ملا و گشتن و نفع کردن	کشتن و نفع رساندن و بزرگوار کردن و ملا و گشتن و نفع کردن
۱۰۰	سبز	سبز	سبز	سبز	سبز	سبز	حرام	کشتن و نفع رساندن و بزرگوار کردن و ملا و گشتن و نفع کردن	کشتن و نفع رساندن و بزرگوار کردن و ملا و گشتن و نفع کردن
۱۰۱	سبز	سبز	سبز	سبز	سبز	سبز	حلال	کشتن و نفع رساندن و بزرگوار کردن و ملا و گشتن و نفع کردن	کشتن و نفع رساندن و بزرگوار کردن و ملا و گشتن و نفع کردن
۱۰۲	سبز	سبز	سبز	سبز	سبز	سبز	حلال	کشتن و نفع رساندن و بزرگوار کردن و ملا و گشتن و نفع کردن	کشتن و نفع رساندن و بزرگوار کردن و ملا و گشتن و نفع کردن

تکمله نام

ع	ف	ه	م	ط	مضر	مصر	حلال	افعال خواص
۱۰۳	مجرور	بیشو	م				حرام	باید شری که در ده پدیدد با برگ تهنول خورن مانع فالج و لقمه و غیره فضا نش معوی و ذکر و مسک باعث برتری از دیگر
۱۰۴	درب یک	بیرمونی	مغلی	ح	محور	سکین	حلال	باید شری که در ده پدیدد با برگ تهنول خورن مانع فالج و لقمه و غیره فضا نش معوی و ذکر و مسک باعث برتری از دیگر
۱۰۵	عصفور	چایا	گوریا	ح	ح	ح	حلال	باید شری که در ده پدیدد با برگ تهنول خورن مانع فالج و لقمه و غیره فضا نش معوی و ذکر و مسک باعث برتری از دیگر
۱۰۶	عقاب	گیره	علاست	ح	ح	ح	حرام	باید شری که در ده پدیدد با برگ تهنول خورن مانع فالج و لقمه و غیره فضا نش معوی و ذکر و مسک باعث برتری از دیگر
۱۰۷	عقرب	گوزم	پهجو	ح	ح	ح	حرام	باید شری که در ده پدیدد با برگ تهنول خورن مانع فالج و لقمه و غیره فضا نش معوی و ذکر و مسک باعث برتری از دیگر
۱۰۸	عقرب	عده	موکا	ح	ح	ح	حلال	باید شری که در ده پدیدد با برگ تهنول خورن مانع فالج و لقمه و غیره فضا نش معوی و ذکر و مسک باعث برتری از دیگر
۱۰۹	علق	زله	جوتک	ح	ح	ح	حرام	باید شری که در ده پدیدد با برگ تهنول خورن مانع فالج و لقمه و غیره فضا نش معوی و ذکر و مسک باعث برتری از دیگر
۱۱۰	عندیب	نارک	بلبل	ح	ح	ح	حلال	باید شری که در ده پدیدد با برگ تهنول خورن مانع فالج و لقمه و غیره فضا نش معوی و ذکر و مسک باعث برتری از دیگر
۱۱۱	عقبا	سرخ	کسته	ح	ح	ح	حرام	باید شری که در ده پدیدد با برگ تهنول خورن مانع فالج و لقمه و غیره فضا نش معوی و ذکر و مسک باعث برتری از دیگر

باید شری که در ده پدیدد با برگ تهنول خورن مانع فالج و لقمه و غیره فضا نش معوی و ذکر و مسک باعث برتری از دیگر





٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠
---	---	---	---	---	---	----

[illegible]



ح	ف	ه	م	ط	مطر	مصر	طرابلس	افعال خواص	توضیح
مضر	بزرگوار	بزرگوار	م	ح	سجده	بارام	حلال	کثیر الفاعل و مشتق من افق که مرمر جان چنانکه گویند پیشتر منور زبانان بجا میارند و کثرت استعمال یافته است	۱۳۹
مخام	مخام	مخام	ح	ح	مخام	حلال	حلال	بسیار بدی که میگویند و مشتق گران است و بعضا در لغت ابن برادر و فاضل صمد و لغت ابن قتیبه است	۱۴۰
مخام	مخام	مخام	ح	ح	مخام	حلال	حلال	بسیار بدی که میگویند و مشتق گران است و بعضا در لغت ابن برادر و فاضل صمد و لغت ابن قتیبه است	۱۴۱
مخام	مخام	مخام	ح	ح	مخام	حلال	حلال	بسیار بدی که میگویند و مشتق گران است و بعضا در لغت ابن برادر و فاضل صمد و لغت ابن قتیبه است	۱۴۲
مخام	مخام	مخام	ح	ح	مخام	حلال	حلال	بسیار بدی که میگویند و مشتق گران است و بعضا در لغت ابن برادر و فاضل صمد و لغت ابن قتیبه است	۱۴۳
مخام	مخام	مخام	ح	ح	مخام	حلال	حلال	بسیار بدی که میگویند و مشتق گران است و بعضا در لغت ابن برادر و فاضل صمد و لغت ابن قتیبه است	۱۴۴
مخام	مخام	مخام	ح	ح	مخام	حلال	حلال	بسیار بدی که میگویند و مشتق گران است و بعضا در لغت ابن برادر و فاضل صمد و لغت ابن قتیبه است	۱۴۵
مخام	مخام	مخام	ح	ح	مخام	حلال	حلال	بسیار بدی که میگویند و مشتق گران است و بعضا در لغت ابن برادر و فاضل صمد و لغت ابن قتیبه است	۱۴۶
مخام	مخام	مخام	ح	ح	مخام	حلال	حلال	بسیار بدی که میگویند و مشتق گران است و بعضا در لغت ابن برادر و فاضل صمد و لغت ابن قتیبه است	۱۴۷
مخام	مخام	مخام	ح	ح	مخام	حلال	حلال	بسیار بدی که میگویند و مشتق گران است و بعضا در لغت ابن برادر و فاضل صمد و لغت ابن قتیبه است	۱۴۸
مخام	مخام	مخام	ح	ح	مخام	حلال	حلال	بسیار بدی که میگویند و مشتق گران است و بعضا در لغت ابن برادر و فاضل صمد و لغت ابن قتیبه است	۱۴۹
مخام	مخام	مخام	ح	ح	مخام	حلال	حلال	بسیار بدی که میگویند و مشتق گران است و بعضا در لغت ابن برادر و فاضل صمد و لغت ابن قتیبه است	۱۵۰

بکماله صاحب  
مخانی و اندیشه شود



بعد نظر ثانی و تخطی جدید باب بیست و پنجم که سیم است به تکمیل ناصری در خواص حیوانات  
به ترتیب حروف تہجی مع حلت و حرمت هر حیوان که ہر اوقات بآن ضرورت می افتد اضافہ  
فرمودہ حق تالیف پیشخص صاحب و الاساقب بلند مراتب تاجر زمانہ سوداگر گاہ صاحب بہت  
و مروت با حلم و تہنیر ہر دل غریزہ شیخ عبد العزیز صاحب لہ اسد الواسع ابن حاجی حرن  
الشریفین بسجوات و علم متلی جناب شیخ حبیبعلی صاحب لازال شہوس اقبالہم در مطبعہ شریف  
بحسن سعی جناب پندت پھیلتہ مالک مطبع کہ نزدیک دو مشہور و معروف اندیکال  
اہتمام شاستہ و انتظام بانستہ حسب فراموشی جناب صاحب ہر صوف الصدراہ و اخراہ و قول المکرر  
سنتا ہجری لباس الطباع کہ خریدید بطبع طابع خاص علم گردید خریداران را باید و طالبان را  
کہ خریداری این طابع گران بہا و نسخہ همچون شفا زہد و دست کرم کشانید و بعد ہر اتنا بقند جان  
خرید نمایند مبارکہ این نسخہ غریزہ الوجود دست بدست باطراف عالم رسد آن زمان کہ صفحہ این  
زبان و ہر خواص و خواص حسرت نیند و دست افسوس آن دندان تہسگر نہ شمر ہر دو عالم قیمت گفتہ

نسخہ بالا کن کہ ارزانی ہنوز + + +

## استہار

بخدمت تاجران سچاوم و طالبان الایہم التماس است کہ سراسر مفردات ناصری مع لکہ کہ جناب  
دام بقابہ ہزار جافشانی مرتب فرمودہ حق تالیف باین احترام عنایت فرموند و کترین بصرف زکریہ و کما  
کوشش و مطبعہ شریف لکنو ویند بیست و نیت طبع کنانید امید کہ اگر مطبوع طبع باشد ہر قدر کہ طبع  
از مقام واقع لکنو محاریر سبزی منڈی طلب فرمایند خیال قصد طبع نفرمایند و رخصتہ  
قانون بیستم کہ شاعری و غنوی ہم ایک شاعری شاعر و نواز و نقصان خواہند شد

بندہ شیخ عبد العزیز لکنوی غفرلہ



تاریخ طبع کتاب مفردات ناصری از تناسخ طبع و قوا و کشف قلوب  
معقول و منقول حلال غوامض فروع و اصول جناب مولوی سید  
قدحسین صاحب مدرس مدرسہ جناب معالی القاب رئیس فرمان اہلسی  
عالمان عالی خاندان سکندر طالع بلندی شان منبع حستہ مجمع ہر کا  
محبوب خالق کونین جناب چودہری شیخ لیاقت حسین صاحب

آروی زاد اقبالہ و اجلالہ

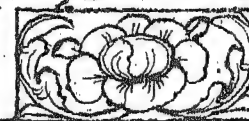
عجب عجب ہے کتاب دلربا کی  
نہا آئی بوقت فکر تاریخ  
نظر ڈالی ہے جس نے جان فدا کی  
طیب مولویہ ہے نعمت خدا کی

۱۲۹۰

تاریخ طبع کتاب مفردات ناصری از تناسخ طبع عالی عالم با عمل قابل  
اکمل جامع علوم جناب مولوی سید وحید الحق صاحب مدرس مدرسہ  
جناب مستطاب معالی القاب صاحب دولت و جاہ و شہرت و شوکت  
پناہ بخود و سخا طاق بکلم و تواضع و قدر دانی علما شہرہ آفاق و ستیگر  
نیکسان ظہیر افتادگان جناب چودہری شیخ لیاقت حسین صاحب



آروی مدظلہ العالی



مفردات ناصری جسد مچھنی  
سنکیر یہ اک فکر سی محکوم ہوئی  
بولاول تاریخ اک لکھدی ہے  
اور کسادل سے رقم کیا ہے  
بہر ثالث چھپ گئی ہے یہ

۱۲۹۰

<p>قطعه تاریخ طبع نتیجه قلم بلاغت رقم بابل سیوا زبان طوطی هندوستان</p>		
<p>علم سخن مقدمه الحشیش منشی قد احسان عیش</p>		
طبع شد این رساله بگلش	مژده باد ابر کس از ما	
عیش تاریخ طبع بی سروم	زور قسم نسخ نفیس شفا	
<p>تقریظ مع قطب تاریخ تحفه علم بلا رقم شاعر عظیم المظفر شلوین</p>		
بعد حمد خالق کون مکان	نفت احمد میگویم در زبان	باد بریاران و اولادش سلام
با هزاران صدق نیت چشم	اندرین ایام فرخنده زبان	از عنایات خداوند جهان
مفردات ناصری با حمله	طبع شد بار سوم سلسله	باشد اندر فن طب ناور کتاب
شد مرتب این بابت پنج باب	از تصانیف حکیم نیک نام	مولوی ناصر علی عالی مقام
رشتک بلینوس بقراط زبان	بو علی سینا همین اندر جهان	و ادخلق او از فاضل جیسا
در حکیمان نیست اسر و شرح	نسخه و اکسیر بنوشت ستاین	در جهان بیت الشفا باشندین
طبع شد سابق همین نسخه دوا	بود ترتیش بیاب بابت چار	چون مصنف صحت ثالث نادر
بست و پنجم باب یک دیگر فز	تکملا نام خود نامش نهاد	یا الهی و انس مشهور باد
شیخ عالی مرتبت محمد الغفر	صاحب علم و هنر صاحب خیر	و فقی دار و خیل تاجران
هست او نشان درین عالم عیان	حق تالیف از طنفا یافت او	طبع شد زایای او خوب و نکو
مطبع در کهنه و دار مقام	دارد آن شهرت به شهر زندان	هم درین مطبع چه نور طبع یافت
هم بعد ازین ظهور طبع یافت	مقطوع تاریخ	طبع شد چون این کتاب نظر
دل با مشغول او مشغول دل	گفت سالش از بنیش رضا	مفردات ناصری مشغول دل

<p>مجلد</p>	<p>شمار</p>	<p>مجلد</p>
<p>کتاب فی طبع چنین نادر کتاب صرف ذکر و طبعش بیشتر قصده طبعش هیچ کس نکرده برندارد و به نفع خود را</p>	<p>می کند عبد الغفر نیز این کتاب حق تالیف از مصنف یافته تا بود درج جبرئیل الم باشد اندر خاطر هر کتاب</p>	<p>اطلاعی در حضور تاجران جد و همدی فتنه بین آید شد بگویند این خوش است پیرم این اندیشه سوار و دل</p>
<p>از مکان میں طلبدارند لبس</p>	<p>بگر بود بهر خردیاری هوس</p>	<p>تاریخ بنیاد فخر المدارس</p>
<p>بیکانه عظیم الشان نوشیروان زبان موم دل آهنگین بچان سبک منت عطا گرا امیر الامرا ملاذ الفقرا سراج حکام فخر اهل اسلام مقبول بارگاه ربیع شریفین جناب شیخ لباق حسین صاحب زاد اقباله و اجلاله که اگر از هر مصرعه ادلی حرفی اسم سامی یک مدرس مدرسه برآید و اگر از هر مصرعه ثانی حرفی گیرند نام گرامی</p>	<p>دیگر مدرسه بنابر آید از نتایج طبع شتی محمد محسن حسنا و آه کیا کیا این استاد این لایق دید مدرسه بی حسنا یا خدا از پی رسول کریم خانقاه انوری هو هر طریقه ایک ایک است فیض باطن و بین ان همه یون هو گویند یہ سخن سننے جو حق پلیمے</p>	<p>قاف سنه قاف تک وہ کرتا لن ترانی نہ سمجھیں اہل خرد داد وہ دینگے جو ہیں اہل کا فانص است ہون ہر مغیر و کیر وہ جو اس رسد میں ہیں طلبا حال اس رسد کا جو ہیں سنا لازم اب تجا و بھی ہو اکسنا</p>
<p>مدرسہ اک بنابر آید حق توبہ ہے نہیں جو وصف میں اسکا کس بنا یا خدا ہر جہد و روا دروی و جامی و نظ میں حسن کی ہو خدا سارے احباب کے کہ دلوں میں دیا فکر</p>	<p>پچنے تب میں ظہر علوم لکھا</p>	<p>تاریخ بنیاد فخر المدارس امیر الامرا ملاذ الفقرا سراج حکام فخر اهل اسلام مقبول بارگاه ربیع شریفین جناب شیخ لباق حسین صاحب زاد اقباله و اجلاله کہ اگر از هر مصرعه ادلی حرفی اسم سامی یک مدرس مدرسه برآید و اگر از هر مصرعه ثانی حرفی گیرند نام گرامی</p>
<p>پچنے تب میں ظہر علوم لکھا</p>	<p>تاریخ بنیاد فخر المدارس</p>	<p>امیر الامرا ملاذ الفقرا سراج حکام فخر اهل اسلام مقبول بارگاه ربیع شریفین جناب</p>











CALL NO.

۴۱۰۶۳

ن ۱۱ م

ACC. NO.

۳۲۴۴

AUTHOR

TITLE

مفردات نامری مع تکرار

ن ۱۱ م  
ن ۲

ن ۱۱ م  
۴۱۰۶۳

۳۲۴۴

مفردات نامری مع تکرار

THE BOOK

Date	No.	Date	No.



MAULANA AZAD LIBRARY  
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES :-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-book and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due.